

# علیه قدیسان اخلاق مآب<sup>۱</sup>

اگر غایت ما کمال اخلاقی نباشد، زندگی غنی تر و پر معناتری خواهیم داشت

نویسنده: دنیل کالکات<sup>۲</sup>

ترجمه: آرش رضاپور

مے گوئید کہ قرار است یک ہفتہ با دوستانتان بروید مسافرت، یاد آوری مے کند کہ با پولے کہ مے خواہے در این سفر خرچ کنے مے شود برای زوجے فقیر احق گاز خرید. مے خواہید یک رمان بخوانید، مے گوید بہتر است یک کتاب آموزشے بخوانے. مے خواہید بروید فوتبال، پیشنہاد مے دہد بہ جایش بہ بچہ ہای بے سرپرست درس بدھے. از این قبیل آدم ہا ہمہ جاپیدا مے شوند، از دوستان و آشنایان تا بزرگ ترہای خانوادہ. قدیسان اخلاق مآبے کہ زندگے را بر ہمہ زہر مے کنند. اما آیا واقعاً اخلاقے بودن این ہمہ مائل آوراست؟

سوزان ولف، فیلسوف تحسین شدہ، زمانی نوشت: «خوشحالم کہ نہ خودم و نہ ہیچ یک از آن ہایی کہ برایم اہمیت دارند، قدیس اخلاق مآب نیستیم.» این گفتہ یکی از جملات آغازین جستاری تاریخ ساز است کہ ولف در آن بہ ما مے گوید کمال اخلاقی چگونہ چیزی مے تواند باشد. اگر تجربہ فکری ولف، و نتیجہ ای کہ از آن مے گیرد را دنبال کنید، متوجہ خواہید شد او رہایی از دام کمال اخلاقی را پیشنہاد مے کند.

ولف در جستار «قدیسان اخلاق مآب»<sup>۳</sup> (۱۹۸۲) دو الگوی متفاوت از قدیسان اخلاق مآب را توصیف کردہ، و آن ہا را «قدیس عاشق» و «قدیس عاقل» نامیدہ است. او در وصف نخستین آن ہا مے گوید قدیس عاشق، با سرور و شہف، کارہایی را انجام مے دہد کہ بہ لحاظ اخلاقی ارجیحت دارند. زندگی او خالی از سرخوشی نیست، اما

<sup>۱</sup> این مطلب دنیل کالکات نوشته است و در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۱۸ و با عنوان «Against moral sainthood» در وبسایت ایان منتشر شدہ است.

وبسایت ترجمان آن را در تاریخ ۱۵ دی ۱۳۹۷ با عنوان «علیہ قدیسان اخلاق مآب» و ترجمہ آرش رضاپور منتشر کردہ است.

<https://aeon.co/essays/why-it-is-better-not-to-aim-at-being-morally-perfect>

<sup>۲</sup> دنیل کالکات (Daniel Callcut) نویسنده و فیلسوفی است کہ در انگلستان زندگی مے کند. خوانش برنارد ویلیامز (Reading Bernard Williams)

از جملہ تألیفات اوست.

<sup>۳</sup> Moral Saints

به روشنی، و به تمامی، متمرکز بر اخلاقیات است. می‌توانیم قدیس عاشق را همچون شخصی در نظر بگیریم که تمامی دار و ندارش را با اشتیاق می‌فروشد و به قربانیان یک قحطی می‌بخشد. قدیس عاقل نیز، به همین ترتیب، به اخلاقیات متعهد است، اما آنچه او را پیوسته برمی‌انگیزاند مهربانی نیست، بلکه احساس مسئولیت است.

بسته به اینکه سرشت شما چه باشد، ممکن است قدیس عاشق برای‌تان از قدیس عاقل جذاب‌تر باشد یا عذاب‌آورتر. آیا رضایت‌مندی مداوم قدیس عاشق، با او بودن را راحت‌تر می‌کند یا به پریشانی‌تان دامن می‌زند؟ فرمانی بودایی وجود دارد - که در واقع جوزف کمبل، اندیشمند امریکایی آن را ساخته است - که از شما دعوت می‌کند «شادمانه در غم‌های جهان شریک شوید» قدیس عاشق این مشارکت را به نهایت خود می‌رساند، اما بعید نیست هنگام رویارویی با هولناکترین وحشت‌های جهان، شادی را پوچ و ناشایست بیاید. از سوی دیگر، قدیس عاقل نیز، با تعهد بی‌امانی که به انجام وظیفه دارد، می‌تواند همراهی ناخوشایند باشد.

مگر آنکه خودتان قدیس اخلاق‌مآب باشید، و گرنه هر دو نوع قدیس می‌توانند دشواری‌هایی برای‌تان به همراه آورند. آیا مداوماً مزاحمت‌تان می‌شوند و وادارتان می‌کنند بیشتر ببخشید؟ شاید مجبورتان کنند به جنبش دگردوستی اثربخش<sup>۴</sup> بپیوندید، و پیوسته شیوه‌هایی اثربخش‌تر پیشنهاد دهند تا زمان و درآمد قابل اختصاص به یاری‌رسانی را بهتر مصرف کنید. اگر آدمی باشید که بیشتر اوقات فراغت‌اش را به جای پرداختن به آکسفام<sup>۵</sup>، به بازی‌های ویدیویی اختصاص می‌دهد، حضور قدیس‌های اخلاق‌مآب به شما چه حسی می‌دهد؟ وقتی بخش قابل توجهی از درآمد مازادتان را به جای تهیه غذای بخور و نمیر برای دیگران، صرف چیزهای لوکس همچون شراب و شکلات کنید، چطور؟ آیا می‌خواهید دوست کسی باشید که تمرکز صددرصدی‌اش بر اخلاقیات، در عمل، موجب تقویت احساس گناه در شما می‌شود؟

ولف می‌گوید اشتیاق فرد برای تبدیل شدن به قدیس اخلاق‌مآب، می‌تواند کار را به جایی برساند که زندگی با او به کابوس تبدیل شود. نیک هورنبای، نویسنده بریتانیایی، در رمان چگونه خوب باشیم<sup>۶</sup> (۲۰۰۱) نسخه‌ای خنده‌دار از این سناریو را پیاده کرده است. اما شاید قدیسی راستین، که تا حد امکان بزرگوار باشد، روا ندارد که شما همیشه احساس بدی داشته باشید: اصلاً مگر حس بد چیز خوبی است؟ در واقع، آیا قدیسان اخلاقی راستین همانقدر که نگران تأثیرشان بر جهان هستند، نگران تأثیرشان بر شما نیستند؟ ولف می‌گوید در این صورت مسئله این خواهد بود که قدیس اخلاق‌مآب مجبور است نظر واقعی‌اش را، درباره‌ی میزان تعهد اخلاقی شما، پنهان کند. افزون بر آن،

<sup>۴</sup> effective altruism: جنبشی اجتماعی که به جای روش‌های سنتی یاری‌رسانی، مانند خیریه‌ها، بر تفکر، مطالعه و سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی تاکید

دارد که در پهنه‌های گسترده‌تر جهانی باعث بهبود وضعیت انسان‌ها می‌شوند [مترجم].

<sup>۵</sup> Oxfam: کنفدراسیونی جهانی متشکل از بیست‌ان‌جی‌او که هدف‌اش مبارزه با فقر و بی‌عدالتی است [مترجم].

<sup>۶</sup> How to be Good

آیا یک قدیس اخلاق‌مآب می‌تواند صادقانه به لطیفه‌های زشت شما که، به گفتهٔ ولف، خلاف اخلاق هستند، بخندد؟ از آن گذشته، آیا اصولاً این قبیل افراد زمانی برای وقت‌گذرانی با شما دارند؟ اگر از نظر اخلاقی کامل باشند، پس حتماً کارهای از نظر اخلاقی مهم‌تری هم دارند که انجام دهند.

تنها روابط دوستانه نیست که تناسبی با وقف کردن زندگی به پیشینه‌سازی دستاوردهای اخلاقی ندارد. آیا یک قدیس اخلاق‌مآب، اگر به کمال رسیده باشد، وقتش را با تماشای فیلم یا تلویزیون «تلف» می‌کند؟ دربارهٔ پول خرج کردن برای غذای خوب یا مسافرت چطور؟ آیا توانش را به‌جای اهداف والاتر، صرف ورزش می‌کند؟ یا مثلاً می‌رود طبیعت‌گردی؟ می‌رود پرندگان را ببیند؟ مطمئناً برای تماشای تئاتر و خلوت کردن با یک کتاب خوب هم وقت نخواهد داشت. مشکل دگردوستی افراطی، چنانکه گویا اسکار وایلد دربارهٔ سوسیالیسم گفته است، این است که بعد از ظهرهای زیادی را هدر می‌دهد. ممکن است قدیسان اخلاق‌مآب اوقاتی برای برخی از این فعالیت‌ها پیدا کنند، اما چنین چیزی صرفاً زمانی مقدور است که با پروژه‌های اخلاقی آن‌ها تلاقی کند: مثلاً تماشای مسابقهٔ ورزشی در مراسم جمع‌آوری پول برای خیریه، یا لذت‌بردن از منظره‌ای در خلال مسافرت برای کمک به منطقه‌ای بحران‌زده. اما اگر تنها هدف زندگی این باشد که تا می‌توانیم کار خیر انجام دهیم، تجربیات ذکر شده را می‌باید فوق برنامه‌های ناشی از بخت و اقبال به شمار آورد.

اگر به اندازهٔ کافی برای دوستی، تفریح، هنر یا حیات وحش وقت نگذارید، آنگاه بخشی از زندگی را از دست می‌دهید که ولف منطقهٔ الفراغ اخلاقی می‌نامد. از نظر ولف امور خالی از اخلاق با امور غیر اخلاقی یکی نیست: تنها به این دلیل که چیزی با اخلاقیات سروکار ندارد (مثلاً تنیس) نتیجه نمی‌گیریم که از نظر اخلاقی بد است. نکتهٔ اینجاست که اخلاقیات، به شکلی شهودی، بر موضوعاتی همچون رفتار برابر با دیگران، و تلاش برای زدودن رنج معطوف می‌شود. این‌ها البته چیزهای خوبی هستند، اما خُب، گذراندن تعطیلات با دوستان هم خوب است؛ یا مثلاً رفتن به جنگل‌های بارانی آلاسکا، یا خوردن غذای هندی. خیرخواهی اخلاقی تنها جنبه‌ای از خوبی‌های زندگی است، و اگر شما چنان زندگی کنید که انگار جنبهٔ اخلاقی تنها جنبهٔ مهم زندگی است، احتمالاً به فقر خوبی‌های خالی از اخلاق دچار خواهید شد؛ یعنی چیزهای زیادی را در زندگی از دست خواهید داد.

ولف قدیس عاشق را چنان تصویر می‌کند که رضایت کاملش زمانی به دست می‌آید که زندگی‌اش بیرون از لذات منطقهٔ الفراغ اخلاقی باشد. این زندگی فرازاهدانه -نه دوستی، نه سرگرمی، نه حواس‌پرتی از امور اخلاقی- تأثیری بر احساس رضایت او از زندگی ندارد. باین حال، ولف در شگفت بود که چنین چیزی چگونه ممکن است. یعنی قدیس عاشق متوجه تمامی آن چیزهایی نمی‌شود که در نهایت از دست می‌دهد، و اگر چنین است، چگونه بر خرسندی او تأثیر نمی‌گذارد؟ ولف می‌گوید شاید قدیس عاشق بخشی از توان ادراکی‌اش را از دست

می‌دهد؛ یعنی توانایی تشخیص اینکه چیزهایی بیش از اخلاقیات در زندگی وجود دارند، و بعید نیست دلیل خرسند ماندنش هم همین باشد. درمقابل، به اعتقاد ولف قدیس عاقل غافل از این نیست که پهنه بزرگی از زندگی را از دست می‌دهد. ولف زندگی قدیس عاقل را اینگونه به تصویر می‌کشد که اصرار او بر زندگی ملالت‌بارش حاصل چیزی جز احساس وظیفه نیست. اما چگونه حاضر می‌شود تمامی زندگی‌اش را صرفاً وقف اهداف اخلاقی کند؟ پاسخ‌های ولف نشان می‌دهند که قدیس عاقل، گذشته از همه چیز، آنقدرها هم عاقل نیست؛ شاید دلیل اصلی کارش، انزجار از خود و/یا ترسی بیمارگونه از جهنم باشد.

دو قدیس اخلاق‌مآب ولف برآمده از دو نحله فلسفی هستند که بیشترین تأثیر را بر فلسفه جدید غرب نهاده‌اند؛ فایده‌گرایی (که منبع الهام قدیس عاشق ولف است) و کانت‌گرایی (که قدیس عاقل ملهم از آن است). ولف می‌پرسد اگر این جهان‌بینی‌های اخلاقی را تا به‌غایت‌شان زیسته بودید، زندگی‌تان چگونه می‌شد؟ او می‌گوید هیچ‌یک از آن‌ها، اگر به‌طور کامل زیسته شوند، زندگی جذابی رقم نخواهند زد. هریک، همچنان که دیدیم، تصویری از زندگی خوب می‌سازند که آنچنان به تمامی، وقف نیازهای دیگران شده است که در آن جایی برای لذت‌بردن از بسیاری چیزهای خوب خالی از اخلاق نمی‌ماند؛ یعنی فرد برای زندگی شخصی خودش وقتی ندارد. تمام هستی شما صرفاً، به کلام برنارد ویلیامز، خدمت‌گزاری به نظام اخلاقی خواهد شد.

هم فایده‌گرایی و هم کانت‌گرایی یک خصیصه مهم دارند؛ اینکه هیچ‌کدام برای رضایت فردی ارزش چندانی قائل نیستند؛ البته اگر اصولاً ارزشی قائل باشند. فایده‌گرایی فلسفه «بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد» است و بنابراین، اگر نیاز افرادی بی‌شمار مستلزم از خودگذشتگی‌های چشمگیر از سوی شما، حتی گذشتن از خوشبختی خودتان باشد هم، گو باش. ولف به درستی کمال فایده‌گرایی، یعنی قدیس عشق را، به منزله فردی خرسند تصویر می‌کند که عملاً تصویری است آرمانی. اما هیچ‌کس نباید برای سعادت یا رفاه شخصی به فایده‌گرایی روی بیاورد؛ معنای اخلاقیات فایده‌گرا این نیست. سعادت فردی شما، نظر به تنیده‌شدن در هزاران جان آگاه، تنها قطره‌ای است در اقیانوس. اگر انجام کار درست با هدف خیر عمومی - مثلاً فروش بخش عمده دارایی‌هایتان و بخشیدن عواید آن به خیریه - منجر به سیاه‌روزی شما شود، پس چیز شرم‌آوری است، باین حال سیاه‌روزی شما درست بودن کار درست را مردود نمی‌کند.

اخلاقیات کانتی کمتر معطوف به رضایت فردی است. کانت‌گرایی، برآمده و نام‌یافته از امانوئل کانت فیلسوف قرن هجدهم، فلسفه‌ای است که بر مسئولیت عقلانی ما در برابر دیگر موجودات عقلانی تأکید می‌کند (عنوان «قدیس عاقل» ولف از همین جا است). دلیل انجام دادن کار درست در این فلسفه، مسئولیتی است که در برابر دیگران دارید، و نه رضایت فردی شما. اگر دیگر موجودات عقلانی به یاری ما نیاز داشته باشند - برای مثال اگر

گرسنه یا تحت ستم باشند- ما به آن‌ها مدیون خواهیم شد؛ همانطور که اگر جایمان عوض می‌شد، آن‌ها مدیون ما می‌بودند. کانت فکر می‌کرد اخلاق گرا بودن، شما را سزاوار سعادت می‌کند، و این تمام آن چیزی بود که او مجاز می‌دانست. آدم گمان می‌کند که کانت، اگر زنده می‌بود، این جمله منسوب به لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف اتریشی قرن بیستم، را می‌پسندید: من نمی‌دانم ما به چه دلیل اینجا هستیم، اما کاملاً اطمینان دارم برای لذت بردن از خودمان نیست.

اگر نظریات مدرن اخلاق، تصویری غیر دل‌فریب از زندگی عرضه می‌کنند، پس حتماً فکر می‌کنید مشکل از خودِ نظریه‌ها است. شاید چیزی که بدان نیاز داریم مفهومی پرورده‌تر درباره‌ی زندگی خوب است. در واقع می‌توانید مبهم‌شدن معنای عبارت «زندگی خوب» را نشانه‌ای از وخیم شدن وضع اخلاقیات مدرن بدانید. این عبارت بدان دلیل مبهم شده است که مجبورید سوال کنید منظورتان از «زندگی خوب»، «زندگی از نظر اخلاقی خوب» است یا «مطلوب‌ترین شکل زندگی»؟ جمله اول تصویر فقرا را به ذهن متبادر می‌کند و جمله دوم تصویر یک لیوان نوشیدنی خنک را. زندگی خوب اخلاقی، با دگردوستی و خودپرهیزی گره خورده است و زندگی مطلوب با خودمحوری و لذت جویی. بنابراین زندگی خوب به دو قطب مخالف تقسیم شده است، و به نظر می‌رسد باید نگران این انشقاق بزرگ باشیم.

از تأثیرات این گفتارها، یکی هم این است که شاید سبب شود کسی پا به مسیر اخلاق زهدگرایانه یونان باستان نهد؛ اخلاقی که به دنبال دیدگاه‌های مقدم بر انشقاق بود. بسیاری از فلاسفه آن دوران، مهم‌تر از همه ارسطو، مواضع اخلاقی‌ای داشتند که نه خودخواهی را تشویق می‌کرد و نه از خودگذشتگی را؛ بهترین نوع زندگی پرداختن به دیگران، و مشارکت مشتاقانه در زندگی آن‌هاست، اما این نیازمند وقف کردن خود به نیازهای بیگانگان نیست. پرسش اصلی فلسفه اخلاق بیشتر این است که چگونه دوست خوبی باشیم تا اینکه چگونه دنیا را نجات دهیم. و اخلاق، درست همچون یک دوستی خوب، هم برای شما خوب است و هم برای دیگران. در کنه اخلاقیات ارسطو، نهایتِ موقعیت برد-برد را درمی‌یابیم. بهترین زندگی اخلاقی، به سادگی، مطلوب‌ترین زندگی است و اجابت طبیعت اجتماعی ما، منوط به زیستن در سعادت مشترک با دیگران است. بدین ترتیب دیدگاه‌های باستانی، مانند دیدگاه ارسطو، بر فراز انشقاق میان اخلاق و سعادت فردی بنا شده‌اند.

خواندن ولف، با آن تصویر غیرجذابی که از قدیسان اخلاق مآب ترسیم می‌کند، به راحتی می‌تواند به این کژفهمی دامن بزند که او ما را ترغیب می‌کند به دیدگاه‌هایی همچون دیدگاه ارسطو بازگردیم. اما خوانش دقیق «قدیسان اخلاق مآب» مشخص می‌کند که ولف چنین نیتی نداشته است. این واقعیت که اخلاقیات مدرن به نحوی تحول یافته است تا دربرگیرنده مسئولیتی عظیم در برابر دیگران باشد، چیزی نیست که ولف بخواهد آن را حذف کند.

او به تمامی آماده است تا با خرسندی چنین درکی از اخلاق مدرن را نفی کند؛ یعنی اخلاقی که شدیداً دگردوستانه، برابرخواهانه و دربرگیرنده همه جهان است. تردیدی نیست که اخلاقیات به زندگی بیگانگانی می‌پردازد که هزاران کیلومتر دورتر هستند، و تا جایی که به اخلاقیات مربوط است، ارزش زندگی بیگانگان برابر با نزدیک‌ترین و عزیزترین فرد برای شما است.

به اعتقاد ولف، با توجه به وضعیت مخوف جهان، چنین نگرشی آنچنان حجمی از کار اخلاقی به وجود می‌آورد که می‌تواند عملاً کل عمر فرد را پر کند. هر کس می‌تواند قدیس اخلاق‌مآب شود، یا هدفش این باشد، اما دلیل رد کردن اخلاقیات مدرن از سوی ولف این نیست. او معتقد بود می‌باید مرزی میان آنچه از نظر اخلاقی لازم است با آنچه از نظر اخلاقی قابل ستایش، اما نالازم است، کشیده شود؛ دومی همان چیزی است که گاهی فلاسفه بدان حشو می‌گویند. اخلاقیات شما را مجبور نمی‌کند تبدیل به قدیس اخلاق‌مآب شوید. اخلاقیات از شما نمی‌خواهد همه چیز را به جز اخلاق کنار گذارید. شما زندگی دارید. زندگی داشتن بدان معنا نیست که اخلاقیات را جدی نمی‌گیرید یا در راه زندگی، شرافت‌تان را کنار گذاشته‌اید.

این یک جور دام است که فکر کنید انتخاب قدیس نبودن به طور خودکار شما را گناهکار می‌کند. در اینجا نکته‌ای اخلاقی نهفته است: رد کردن این پنداره که نمره شما در اخلاقیات می‌باید ۱۰ از ۱۰ باشد، بهانه‌ای برای ارزش‌زدایی از نمرات پایین‌تر نیست. ولف در «قدیسان اخلاق‌مآب» نقدی از قدیس بودن اخلاقی ارائه می‌کند که همچنین، اگر به درستی دریابیم‌اش، دفاعی است از اخلاق. او قضیه‌ای معجب‌کننده را بسط داده است تا شیوه‌ای از زیستن را رد کند که صرفاً با خواست‌های اخلاقی هدایت می‌شود، اما این بدان معنا نیست که او می‌خواست زیر تقدس و اخلاق را با هم جارو کند.

یکی از مضامین جاری در فلسفه ولف این است که خردمندانه نیست که برای یافتن آرمان‌هایی جامع برای چگونه زیستن، به جستجو در نظریات اخلاقی بپردازیم. مفاهیم اخلاقی جنبه‌های مهمی از زندگی را برجسته می‌کنند اما همه چیز را درباره زندگی یا چگونه زیستن به ما نمی‌گویند. بدین ترتیب اینکه بگوییم زندگی‌ای که در آن یک نظریه اخلاقی تبدیل به یگانه پاسخ پرسش‌ها شود، گیرایی چندانی ندارد، به معنای نقد نظریه اخلاق نیست، بلکه کژفهمی نقش نظریه اخلاق است. ولف، با یادآوری جایگاه صحیح فلسفه اخلاق، می‌خواهد آن را از دست برخی اخلاق‌گرایی‌های افراطی نجات دهد. هر چیزی می‌تواند منبع الهام ما برای چگونه زیستن باشد؛ معشوقی که در فضای مجازی با او آشنا می‌شویم، یک همسایه، شخصیت یک سریال تلویزیونی یا یک بیت شعر.

ولف به‌طور اخص تمایل دارد جایی برای علایق و اشتیاق فرد برای شکل دادن به زندگی خویش باز کند. به گمان او بعید است اخلاقیات بتوانند چنین معنایی به زندگی بدهند؛ پاره‌ای بدان دلیل که معنا اغلب برآمده از

تعهدی است که به کسانی داریم که عاشقشان هستیم. در موارد متعدد، می‌بینیم تعهد به خانواده یا دوستان برآمده از تعهد به انجام چیزی است که از نظر اخلاقی آرمانی محسوب می‌شود. این مثال را که ملهم از مطالعه روانشناختی جدیدی از پژوهشگران دانشگاه‌های آکسفورد و ییل است در نظر بگیرید: اگر شما به نوه‌تان تعهد داشته باشید، و ماشین او احتیاج به تعمیر داشته باشد، احتمالاً شما پیش از آنکه به خیریه‌ای کمک کنید که به مبارزه با مالاریا اختصاص دارد، به نوه‌تان پول می‌دهید؛ حتی اگر کمک به خیریه از نظر اخلاقی بهتر باشد. این واقعیت که شما از نظر اخلاقی کامل نیستید، باعث نمی‌شود انسان بدی باشید. ولف می‌گوید: «شما می‌توانید عالی باشید، بدون آنکه از نظر اخلاقی کامل باشید.»

ممکن است معنای زندگی را در هدف اخلاقی خاصی ببینید - مثلاً فعالیت در زمینه پیشگیری از بی‌خانمانی - اما این با آنکه سعی کنید معنای زندگی را در هر چه و هر کجا اخلاقاً آرمانی است بیابید، تفاوت دارد. در واقع ترکیبی از روابط، اشتیاقات و تمایلاتان است که فردیت شما را در زندگی می‌سازد. ولف، برخلاف جریان بسیار عامیانه تفکر فلسفی، دیدگاهی را اتخاذ می‌کند که در آن معنای زندگی منوط به غرق شدن در فعالیت‌هایی است که به شکل عینی خوب هستند. او در عبارتی درخشان می‌گوید: «معنای زندگی زمانی شکل می‌گیرد که جاذبه‌ای ذهنی جذابیتی عینی را ارضا کند». اما خوبی‌های عینی که عموماً معنای زندگی را می‌سازند، به گفته ولف، خوبی‌هایی هستند خالی از اخلاق که زندگی یک قدیس اخلاق‌مآب عمیقاً از آن‌ها تهی است: روابط پر عاطفه (مانند دوستی)، توجه به جهان طبیعی، عشق به هنرهای زیبا و ورزش و مانند آن.

خوبی‌های خالی از اخلاق در زندگی واقعی، در عمل، به قول فلاسفه، تمثیلی خواهند بود. در زندگی واقعی من، رابطه پر عاطفه، برای نمونه، دوستی بیست ساله‌ام با کریس است. توجه به جهان طبیعی، قدم‌زدن شبانه در پارک ویکن فن<sup>۷</sup> در کمبریج‌شایر است، عشق به هنرهای زیبا، عشق به نقاشی‌های فریدا کائولو است و علاقه به ورزش در یکشنبه بعد از ظهرهایی خلاصه می‌شود که مسابقات فوتبال را دنبال می‌کنم. هر یک از ما جاذبه‌های ذهنی خاص خود را برای چیزهای خوب زندگی داریم؛ به قول نیک لیارد<sup>۸</sup> شاعر؛ «زمان چیزی نیست جز نحوه خرج کردن عشق‌تان».

عاشقان طبیعت عموماً دغدغه طبیعت، در معنای انتزاعی‌اش را ندارند، بلکه اغلب به اتفاقات خاصی فکر می‌کنند که آن‌ها را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ مثلاً اکنون که جمعیت ماهی‌های بمتون کلیفز<sup>۹</sup> به دلیل صید بی‌رویه

<sup>۷</sup> Wicken Fen

<sup>۸</sup> Nick Laird

<sup>۹</sup> Bempton Cliffs

کاهش یافته است، مرغ‌های دریایی<sup>۱</sup> چه کار می‌کنند و مانند آن. هرچند، ممکن است علاقه به مرغ‌های دریایی برای شما نقطه شروعی باشد و سبب شود هدفی اخلاقی برای نجات آن‌ها بیابید؛ مثلاً به یک جنبش محلی محیط زیستی پیوندید. این را می‌توان شاهدی بر این مدعا در نظر گرفت که تمایز سفت و سخت و لف بین اخلاقی و خالی از اخلاق، در عمل، آنقدرها هم قابل تشخیص نیست. عشق می‌تواند شما را از علاقه‌ای خالی از اخلاق به تعهدی اخلاقی بکشاند و تشخیص مرز میان این دو کار ساده ممکن است کار ساده‌ای نباشد.

برای نمونه، ممکن است شما کارشناس بیمه و امور بازنشستگی باشید و به یکی از اهالی محل تان دل بیندید. نگرانی برای او تبدیل به نگرانی نسبت به سیاست‌هایی شود که زندگی او و خانواده‌اش را به قهقرا برده است. شاید تلاش برای تغییر قوانین شما را شبیه قدیسان کند، اما اگر به کنه آموزه‌های و لف پی برده باشید، برای این هدف دست از تمامی زندگی تان نمی‌شوید. هنوز هم برای دوستانان وقت اختصاص می‌دهید، در شب‌های رخوت‌زای تابستان به پرواز زنبورها بالای گل‌های اسطوخودوس نگاه می‌کنید، و آن شوخ‌طبعی طعنه‌آمیز تان را از دست نمی‌دهید. به کلام دیگر، بدل به یک قدیس اخلاق‌مآب نمی‌شوید.

منبع: <http://tarjomaan.com>